اطلاعات ۱۳۰۵
*سه‌شنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۳*۵ ذی‌القعده ۱۴۴۵
*۱۴ مه ۲۰۲۴*سال نودوهشتم*شماره ۲۸۶۶۸
ettelaatonline ettelaat.com

پیام جاودانی شاهنامه/بخش دوم و پایانی

۲۵ اردیبهشت سالروز درگذشت شاهنامه‌پژوه کوشا و تاریخ‌نگار ادیب، استاد ریاحی است. به گفته دکتر اسلامی ندوشن، وی «یکی از آخرین کسان از نسل ادبای معتبر بود که هر چه نوشت، دقیق و قابل اعتماد بود.» از آثار اوست: سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، فردوسی (طرح نو)، گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، تاریخ خوی، زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی (انتشارات اطلاعات) و... چند تصحیح از کتاب‌های معتبر.

دکتر محمدامین ریاحی
نویسنده، مصحح، شاهنامه‌پژوه

مقاله
فرهنگی

در شماره پیش آمد میهن‌دوستی فردوسی احساسی حکیمانه توأم با عاطفه انسانی و به‌کلی دور از نژادپرستی است. عشق به ایران در شاهنامه، به مفهوم عشق به فرهنگ مردم ایران و آرامش و آبادی آن، و آزادی و آسایش مردم است. اینک ادامه سخن:

از سراسر شاهنامه برمی‌آید که جنگهای ایرانیان توأم با جوانمردی است. تا وقتی می‌توان صلح کرد، نباید دست به جنگ زد، و تا دشمن حمله نکرده، نباید به او حمله کرد. به دشمنی که تسلیم شد، نباید آزاری برسد. هنگام پیروزی: مهربانی با اسیران، ایمن داشتن زنان و کودکان، پرهیز از ویران کردن شهرها، حرمت داشتن کشتگان دشمن آیین کارزار است؛ برای نمونه دستورهایی را که کیخسرو هنگام فرستادن گودرز به جنگ یازده رخ داده، می‌آوریم:

نگر تا نیازی به بیداد، دست
نگردانی ایوان‌آباد، پست
به کردار بد هیچ مگشای چنگ
براندیش از دوده و نام و ننگ
کسی کو به جنگت نبندد میان
چنان ساز کز تو نبیند زیان
به هر کار با هر کسی داد کن
ز یزدان نیکی دهش یاد کن

در جنگ بزرگ هم کیخسرو به سپاهیان چنین فرمان می‌دهد:

ز ترکان هر آن کس که فرمان کند
دل از جنگ جستن پشیمان کند،
مسازید جنگ و مریزید خون
مباشید کس را به بد رهنمون

شاهنامه، حماسه انسانی

وجود فردوسی لبریز از عواطف و احساسات انسانی است. درد همه دردمندان بر دلش سنگینی می‌کند: کودکان بی‌مادر، اسیران بی‌پناه، وامداران تهیدست آبرومند، پیران نیازمندی که فقر خود را پنهان می‌دارند. از غم پهلوانان مورد علاقه‌اش غمگین است، و اگر سرنوشت آنان را به کاری ناکردنی وا می‌دارد، خشمگین می‌شود و می‌گوید: «دل نازک از رستم آید به خشم»! مهر ورزیدن به فرزندان را وظیفه طبیعی پدر و مادر می‌داند، و از اینکه سام، زال نوزاد را به سبب سپیدی مویش دور می‌اندازد، دلتنگ است:

یکی داستان زد بر این شیر پیر
کجا کرده بد بچه را سیر شیر،
که گر من تو را خون دل دادمی
سپاس ایچ بر سرت ننهادمی،
که تو خود مرا ویژه خون دلی
دلم بگسلد گر ز من بگسلی
دد و دام بر بچه از آدمی
بسی مهربان‌تر ز روی زمی

بعدها وقتی زال دل به رودابه می‌بندد و سام با این پیوند مخالف است، چنین گله می‌کند:

یکی مرغ پرورده‌ام خاک‌خَورد
به گیتی مرا نیست با کس نبرد
ز مادر بزادم، بینداختی
به کوه اندرم جایگه ساختی
نه گهواره دیدم، نه پستان، نه شهر
نه از هیچ خَوشّی مرا بود بهر

تو را با جهان آفرین است جنگ
که از چه سیاه و سپید است رنگ

وقتی رستم فرزندش سهراب را نمی‌شناسد و جگرش را می‌شکافد، فردوسی حیرتی اندوه‌بار دارد:

جهانا، شگفتا که کردار توست
هم از تو شکسته، هم از تو درست
از این دو یکی را نجنبید مهر
خرد دور بُد، مهر ننمود چهر
همه بچه را بازداند ستور
چه ماهی به دریا، چه در دشت گور
نداند همی مردم از رنج آز
یکی دشمنی را ز فرزند باز

روزی که سیاوش ایران را ترک می‌کند و به توران پناه می‌برد، سخنان او و گله‌هایش از کاوس از دل پردرد فردوسی برخاسته است:

که من با جوانی خرَد یافتم
به هر نیک و بد تیز بشتافتم
از آن آتش مغز شاه جهان
دل من برافروخت اندر نهان
شبستان او درد من شد نخست
ز خون دلم رخ ببایست شست
ببایست بر کوه آتش گذشت
مرا زار بگریست آهو به دشت
وز آن ننگ و خواری به جنگ آمدم
خرامان به چنگ نهنگ آمدم
دو کشور بدان آشتی شاد گشت
دل شاه چون تیغ پولاد گشت
نیامد همی هیچ کارش پسند
گشادن همان و همان بود بند
چو چشمش ز دیدار من گشت سیر
برِ سیربوده، نباشیم دیر!

پیش از آن نخستین بار که کاوس بر گناهکاری سودابه آگاه می‌شود، تصمیم به کشتن او می‌گیرد، بعد با خود می‌اندیشد و دلایلی مانع اجرای تصمیم می‌شود که مهمتر از همه وجود کودکان خردسال است.

چهارم کزو کودکان داشت خرد
غم خُرد را، خرد نتوان شمرد!

نوش‌زاد پسر انوشیروان آیین مادرش را دارد، مسیحی است. وقتی پادشاه بیمار می‌شود، او نامه‌ای به قیصر روم می‌نویسد و قیام می‌کند. انوشیروان به نگهبان مداین فرمان سرکوبی شورش را می‌دهد؛ اما ضمن آن محبت پدری را فراموش نمی‌کند و دستور می‌دهد که نوش‌زاد در ایوان خود تحت نظر قرار گیرد و وسایل زندگی در اختیار او باشد:

نباید که آزار یابد تنش
شود رخنه از زخم پیراهنش
هم ایوان او به که زندان بوَد
هر آن کس که او را به فرمان بود
در گنج یکسر بدو در، مبند
وگر چه چنین خوار گشت ارجمند
ز پوشیدنی‌ها و از خوردنی
ز افگندنی، هم ز گستردنی
بر او هیچ تنگی نباید به چیز
جز این، آن سخنها نیرزد به نیز

این تدبیر و محبت پدرانه را مقایسه کنید با روش پادشاهانی که فرزندان خود را به اندک بهانه می‌کشتند و یا کور می‌کردند و این به تقلید سلاطین عثمانی بود که جز ولیعهد، همه فرزندان خود را از میان می‌بردند و مصالح مردم را بهانه می‌کردند که ممکن است آنها بعد از مرگ سلطان، از جانشین قانونی او اطاعت نکنند و جنگ خانگی راه افتد و خون مسلمانان ریخته شود!

ستم‌ستیزی

آنچه فردوسی در نکوهش پادشاهان ناشایسته و بیدادگر سروده، در هیچ کتابی نمی‌توان یافت. از ضحاک و اسکندر بگذریم که نفس استیلای آنها بر ایران ظلم بود. جمشید را ببینیم که با آن همه قدرت و جلال و شکوه وقتی به فریب اهریمن از راه به در شد و دست به بیداد گشود، فرّ ایزدی از او برگشت و به اره ضحاک به دونیم گردید. کاوس را ببینیم که به سبب بی‌خردی و سبکسری مورد نفرت و سرزنش ایرانیان بود. گشتاسب را ببینیم که سلطنت را به زور از پدر گرفت و به بهانه گسترش دین بهی خونریزی‌ها به راه انداخت و برای حفظ تاج و تخت، مهر پدر و فرزندی را یکسو نهاد و اسفندیار را به کشتن داد. و مورد نفرت همگان شد و پسرش پشوتن آن نفرت را چنین بیان کرد:

به آواز گفت: ای سرِ سرکشان
ز برگشتن کارَت آمد نشان
تو زین با تن خویش بد کرده‌ای
دَم از شهریاران برآورده‌ای
ز تو دور شد فرّه و بخردی
بیابی تو پادافره ایزدی
پسر را به خون دادی از بهر تخت
که مَه تخت بیناد چشمت، نه بخت
جهانی پر از دشمن و پر بدان
نماند به تو تاج تا جاودان
بدین گیتی‌ات در، نکوهش بوَد
به روزشمارت پژوهش بود

شیرویه پسر خسروپرویز را بنگریم که چون فردوسی او را در کشتن پدر گناهکار می‌داند، نکوهش او را در مویه گری باربد بر پرویز می‌آورد، و در جاهای دیگر او را «شوم» و «ناچیز» می‌شمارد:

به شومی بزاد و به شومی بمرد
همان تخت شاهی پسر را سپرد
کسی پادشاهی کند هفت ماه
به هشتم ز کافور یابد کلاه
کند گرد بر گردن خود بزه
از آن پادشاهی چه یابد مزه!
نبد پادشاهیش جز هفت ماه
تو خواهیش ناچیز خوان، خواه شاه!

به عقیده فردوسی، مشروعیت فرمانروایی که داشتن فرّ کیانی و فرّ ایزدی تعبیرات دیگری از آن است، تا هنگامی است که شاه و کارگزارانش با داد و خرد و مردم دوستی حکومت می‌کنند، و موجبات آسایش مردم و شادی دل آنان را فراهم می‌آورند و مردم از آنان خشنودند؛ اما آن روز که پادشاه ستم و بیداد آغاز می‌نهد و با بی‌خردی و هوسکاری از آسایش مردم غفلت می‌ورزد، فرّ ایزدی از او جدا می‌شود و روزگار عزتش به سر می‌رسد. این همان چیزی است که امروز اراده مردم نامیده می‌شود و به صورت رأی مردم و تمایل عمومی حکومت می‌کند.

حتی ضحاک بیدادگر هم به این نتیجه می‌رسد که جز با تکیه بر حمایت مردم نمی‌توان سلطنت کرد و چون از ناخشنودی عمومی آگاه می‌شود، دستور می‌دهد همگان جمع شوند و محضری بنویسند (به تعبیر امروز طومار یا استشهاد) و از او اعلام پشتیبانی کنند. کاوه آهنگر نماد ملت که ضحاک همهٔ پسرانش جز یک تن را کشته بود، طومار را از هم می‌درَد و از کاخ بیرون می‌آید و چرم آهنگری خود را بر سر نیزه می‌کند و چون درفشی بر می‌افرازد و پیشرو مردم برای برانداختن ظالم می‌شود.

یک نمونه دیگر را در سرانجام قباد می‌بینیم. او سردار شایسته و پیروزمند خود ـ سوفرای ـ را می‌کشد، مردم می‌شورند و او را دربند می‌کشند و برای مجازات به دست پسر سوفرای می‌سپارند. هرمز پسر انوشیروان نیز نمونه شاه بد و منفور است. با اینکه پدرش به او نوشته بود که:

به کردار شاهان پیشین نگر
نباید که باشی مگر دادگر
که نفرین بوَد بهر بیداد شاه
تو جز داد مپسند و نفرین مخواه

اما او پند پدر را فراموش کرد و شیوه ضحاکی در پیش گرفت:

بر آشفت و خوی بدآورد پیش
به یکسو شد از راه آیین و کیش
بزرگان و خردمندان را کشت، سردار لایق خود بهرام چوبین را تحقیر کرد و «پنبه و مقنعه و دوکدان» برایش فرستاد. ناچار فریاد نارضایی برخاست که:

چنین شاه بر گاه هرگز مباد
نه آن کس که گیرد از او نیز یاد!

بهرام چوبین که رستم روزگار خود بود، قیام کرد و قیام او تا دوره خسرو پرویز هم ادامه یافت و آن چنان محبوب مردم شد که بعدها «بهرام چوبین‌نامه»ها در سرگذشت او نوشتند. از خسروپرویز هم به سبب بی‌خردی‌ها و هوسرانی‌ها، فرّ کیانی دور شد. او را هم خلع کردند و کشتند. در سراسر شاهنامه می‌بینیم اگرچه اطاعت از پادشاه سنت است، اما این اطاعت مطلق و بی چون‌وچرا نیست. رستم همچون پدرانش حامی فرمانروایان دادگری چون کیقباد و کیخسرو بود؛ اما هنگامی که شاه بیدادگری چون گشتاسب، اسفندیار را می‌فرستد که او را دست بسته پیاده به درگاه کشاند، با برشمردن افتخارات خود و پدران خود می‌گوید:

زمین را سراسر همه گشته‌ام
بسی شاه بیدادگر کشته‌ام

خودکامگی مایه تباهی است

از نظر فردوسی قدرت مطلقه به ظلم و تباهی می‌انجامد. این درسی است که بهتر از همه جاآن را از زبان کیخسرو بیان می‌کند. کیخسرو پادشاه آرمانی فردوسی است و همه شروط را برای فرمانروای خوب در خود جمع دارد: گوهر (که از فرّ یزدانی است)، نژاد (که از تخم پاک است)، هنر (که آموختنی است)، خرد (که شناخت نیک از بد است).

جهانجوی از این چار بُد بی‌نیاز
همش بخت سازنده بود از فراز

کیخسرو حکیمی است دادگر، و فرمانروایی او اوج پیروزی نیکی بر بدی است که دشمنان ایران را از میان برمی‌دارد. آنگاه در اوج پیروزی و کامیابی که دیگر دشمنی در برابر خود ندارد، می‌اندیشد که مبادا قدرت او را گمراه کند و به تباهی کشاند:

روانم نباید که آرَد منی
بداندیشی و کیش اهریمنی
شوم بدکنش همچو ضحاک و جم
که با تور و سلم اندر آمد به زم
به یزدان شوم یک زمان ناسپاس
به روشن روان اندر آرم هراس
ز من بگسلد فرّه ایزدی
گرایم به کژّی و راه بدی

کیخسرو چند روز بزرگان را بار نمی‌دهد. آنگاه آنان را فرا می‌خواند و می‌گوید که برای رستن از عواقب اهریمنی قدرت، تصمیم دارد از سلطنت کناره گیرد. بزرگان با همه عجز و لابه فراوان موفق به منصرف کردن او نمی‌شوند. ناچار زال را از زابلستان فرامی‌خوانند. در برابر التماس‌ها و اندرزها و تندزبانی‌های زال، باز هم کیخسرو در تصمیم خود پافشاری می‌کند و می‌گوید:

هر آنگه که اندیشه گردد دراز
ز شادی و از دولتِ دیریاز
چو کاوس و جمشید باشم به راه
چو ایشان ز من گم شود پایگاه
چو ضحاک ناپاک و تور دلیر
که از جور ایشان جهان گشت سیر
بترسم که چون روز نخ برکشد
چو ایشان مرا سوی دوزخ کشد

ناچار ایرانیان تسلیم می‌شوند. کیخسرو پادشاهی را به لهراسب می‌سپارد و به هر یک از پهلوانان پاداشی درخور می‌دهد و گودرز را وصی خود می‌کند که گنجها و اندوخته‌های او را صرف آبادی کشور و آسایش نیازمندان کند. آنگاه صحنه را ترک می‌گوید. فردوسی انوشیروان را هم مظهر دادگری می‌داند:

چنان کز پس مرگ نوشین‌روان
ز گفتار من داد او شد جوان

اما در اینجا هم می‌بینیم که فرمانروای خودکامه با همهٔ دادگری ممکن است خواسته یا ناخواسته دست به بیداد گشاید. نمونه‌اش زندانی شدن بزرگمهر و کور شدن او در زندان، یا قتل بی‌جای مهبود وزیر و فرزندانش و کشتار مزدکیان به تحریک موبدان است! چاره دفع بلای خودکامگی، تقسیم قدرت است. این را در سراسر شاهنامه می‌توان دید. از دوره اساطیری پیشدادیان که پادشاه خود حکیم و پهلوان و رهبر قوم بود چون بگذریم، در ادوار بعدی قدرت مطلق به دست پادشاه نیست. در دوره کیانی تا پایان عصر کیخسرو، پهلوانان شریک قدرت پادشاه‌اند، و از گشتاسب تا یزدگرد. فرمانروایان آسایش این جهانی ایرانیان را تأمین می‌کردند و موبدان راه رستگاری آن جهانی را به مردم نشان می‌دادند و هر دو نیرو در خدمت بهروزی و نیک‌سرانجامی ایرانیان بود. در شاهنامه فرمانروا مظهر استقلال کشور و حافظ ایران در برابر هجوم خارجی است. اعلام جنگ و صلح با اوست. پهلوانان در جنگ با دشمن، فرمانبردار او هستند؛ اما نوکر چشم و گوش بستهٔ او نیستند. پهلوانان در عین وفاداری به او، وجدان بیدار ملت و مظهر آزادگی و گردن‌فرازی هستند و اگر پادشاه از اصول صحیح شهریاری و دادگری پای فراتر گذارد، مردانه در برابرش می‌ایستند. نمونه‌های ایستادگی پهلوانان مخصوصاً رستم را در برابر شاهانی چون کاوس و گشتاسب و سخنان تند پهلوانان را خطاب به آن شاهان می‌بینیم. وقتی کیکاوس باسبکسری و به فریب ابلیس چهار عقاب را به تخت بست و به نیروی آنها به آسمان رفت و در بیشه‌ای در آمل به زمین افتاد، گودرز او را چنین سرزنش کرد:

بدو گفت گودرز: «بیمارستان
تو را جای زیباتر از شارستان
به دشمن دهی هر زمان جای خویش
نگویی به کس، بیهده رای خویش
سه بارت چنین رنج و سختی فتاد
سرت ز آزمایش نگشت اوستاد
کشیدی سپه را به مازندران
نگر تا چه سختی رسید اندر آن
دگر باره مهمان دشمن شدی
صنم بودی، اکنون برهمن شدی!
به گیتی جز از پاک یزدان نماند
که منشور تیغ تو را برنخواند
به جنگ زمین سربه‌سر تاختی
کنون باسمان نیز پرداختی!»

گردن‌فرازی پهلوانان را در برابر یک شاه سبکسر، در رفتار و سخنان رستم با کیکاوس و همدلی پهلوانان با رستم می‌بینیم. روزی که سهراب لشکر به ایران کشید، همه امیدها به این بود که رستم از زابلستان بیاید و خطر دشمن را رفع کند. کاوس گیو را با نامه‌ای برای آوردن رستم فرستاد. جهان پهلوان با همهٔ اصرار گیو در عزیمت شتاب نکرد. و چون دیر به درگاه رسیدند، شاه برآشفت و به گیو فرمان داد که او را «بگیر و ببر زنده بر دار کن»! چون گیو این کار را نکرد، این بار شاه به توس فرمان داد: «که رو هر دو را زنده بر کن به دار»! توس به رستم نزدیک شد و دست تهمتن را گرفت:

تهمتن برآشفت با شهریار
که: چندین مدار آتش اندر کنار
همه کارَت از یکدگر بتّرست
تو را شهریاری نه اندر خورست
تو سهراب را زنده بر دار کن!
برآشوب و بدخواه را خوار کن!

رستم توس را بر زمین افگند. از درگاه بیرون رفت و سوار رخش شد و می‌گفت:

چو خشم آورم، شاه کاوس کیست؟
چرا دست یازد به من؟ توس کیست؟
زمین بنده و رخش گاه من است
نگین، گرز و مغفر، کلاه من است
سر نیزه و تیغ یار من‌اند
دو بازو و دل، شهریار من‌اند
که آزاد زادم، نه من بنده‌ام
یکی بندهٔ آفریننده‌ام

خراسان، توس: تندیس فردوسی در کنار آرامگاهش

عکس: اینترنت

چاره دفع بلای خودکامگی، تقسیم قدرت است. این را در سراسر شاهنامه می‌توان دید. پهلوانان شریک قدرت پادشاه‌اند، فرمانروایان آسایش این جهانی را تأمین می‌کردند و موبدان راه رستگاری آن جهانی را به مردم نشان می‌دادند و هر دو نیرو در خدمت بهروزی و نیک‌سرانجامی مردم بود. فرمانروا مظهر استقلال کشور و حافظ ایران در برابر هجوم خارجی است. اعلام جنگ و صلح با اوست. پهلوانان در جنگ با دشمن، فرمانبردار او هستند؛ اما در عین وفاداری، وجدان بیدار ملت و مظهر آزادگی هستند و اگر شاه از اصول صحیح شهریاری و دادگری پای فراتر گذارد، مردانه در برابرش می‌ایستند

حکمت

چکیده حکمت فردوسی این است که جهان ناپایدار است، و راز جهان بر کسی آشکار نیست. این احساس را صوفیان هم دارند که سرنوشت را حکم ازلی می‌شمارند. جز اینکه آنان تسلیم قضا و قدرند و چاره کار را در پناه بردن به عزلت و انزوای خانقاه می‌شمارند و راه رضا و تسلیم می‌سپارند؛ اما پهلوانان شاهنامه برآنند که چون جهان ناپایدار است، بهتر این است که این چندروزه را خوش بگذرانیم:

که روزی فراز است و روزی نشیب
گهی شاد دارد، گهی با نهیب
همان به که با جام گیتی‌فروز
همه بگذرانیم روزی به روز

جهان شاهنامه سراسر تکاپو و شادی و عشق به زندگی و بهره‌وری از مواهب جهان است. شاهان و پهلوانان در روز خطر، هنگام هجوم دشمن سراپا غرق کار و کوشش‌اند، در آن میان هر وقت خوش که دست دهد، مغتنم می‌شمارند و بساط عیش می‌گسترند و تن و جان را برای نبرد فردا آماده می‌کنند. خیام و حافظ هم پیرو حکمت دانای توس‌اند. همه رباعی‌های اصیل خیام حامل این پیام‌اند:

ـ هر وقت خوش که دست دهد، مغتنم شمار/
کس را وقوف نیست که پایان کار چیست

گله‌های فردوسی و پهلوانانش از سپهر و زمانه، دردی انسانی و شاید تا اندازه‌ای هم برگرفته از منابع اوست که تحت تأثیر عقاید زُروانی بوده‌اند. در یک جا که از پیری و بی‌مهری زمانه می‌نالد، سپهر جوابش می‌دهد که: «من گناهی ندارم و خودآفریده ضعیف جهان‌آفرینم!» چند بیت از آن قطعه دلپذیر را که وصف حال شاعر در روزگار پیری است، بخوانیم:

الا ای برآورده چرخ بلند
چه داری به پیری مرا مستمند؟
چو بودم جوان، برترم داشتی
به پیری مرا خوار بگذاشتی
همی پرنیان گردد از رنج، خار
همی زرد گردد گل کامگار
دوتایی شد آن سروِ نازان به باغ
همان تیره گشت آن گرامی چراغ
پر از برف شد کوهسار سیاه
همی لشکر از شاه بیند گناه
به کردار مادر بُدی تاکنون
همی ریخت باید ز رنج تو خون
وفا و خرَد نیست نزدیک تو
پر از دردم از رای تاریک تو
مرا کاش هرگز نپروردیی!
چو پرورده بودی، نیازردیی
سپهر به شاعر جواب می‌دهد:
چنین داد پاسخ سپهر بلند
که: ای پیر گویندهٔ بی‌گزند
چرا بینی از من همی نیک و بد؟
چنین ناله از دانشی کی سزد؟
تو از من به هر باره‌ای، برتری
روان را به دانش همی پروری
بدین هر چه گفتی، مرا راه نیست
خور و ماه از آن دانش آگاه نیست
من از آفرینش یکی بنده‌ام
پرستندهٔ آفریننده‌ام
به یزدان گرای و به یزدان پناه
بر اندازه زو هرچه خواهی، بخواه

گله از روزگار موضوع رایجی در شعر فارسی بوده، اما آنچه فردوسی از زبان سپهر بیان کرده، بعد از او در شعر ناصرخسرو هم آمده است:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
برون کن ز سر باد خیره‌سری را
بری دان ز افعال، چرخ برین را
نشاید ز دانا، نکوهش بری را
چو تو خود کنی اختر خویش را بد
مدار از فلک، چشم نیک اختری را

گفتیم که خیام هم پیرو حکمت فردوسی است. پس مضمون ابیات فردوسی را در این رباعی خیام هم بخوانیم:

نیکی و بدی که در نهاد بشر است
شادی و غمی که در قضا و قدر است
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل
چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است!

چکیده پیام‌های شاهنامه نزدیک به پایان کتاب در نامه رستم پورهرمزد سردار ایران به برادرش پیش از جنگ قادسی آمده است. نیازی به نقل آن نامه که از عالی‌ترین سروده‌های فردوسی و انعکاس احساسات مردم ایران در روزگار اوست نمی‌بینیم؛ زیرا هر ایرانی که با شاهنامه آشناست، بیشتر ابیات آن را از حفظ دارد.

*فردوسی (طرح نو)

شرکت تعاونی پشتیبانی رفاهی مجتمع مسکونی پردیسان
آگهی دعوت مجمع عمومی عادی نوبت دوم

بدینوسیله از کلیه اعضای محترم دعوت می‌نماید تا در جلسه مجمع عمومی عادی نوبت دوم که راس ساعت ۱۸ روز پنج‌شنبه مورخ ۱۴۰۳/۳/۱۰ در محل پیلوت ارغوان ۷ روبروی مدیریت سابق مجتمع تشکیل میگردد حضور بهم رسانند.

۱- این مجمع با حضور هر تعداد از اعضاء رسمیت دارد و تصمیمات آن برای کلیه اعضاء حاضر و غایب نافذ و معتبر خواهد بود.

۲- آندسته از اعضایی که امکان حضورشان در مجمع به دلایلی میسر نمی باشد می توانند حق حضور و اعمال رای خود را به شخص واجد شرایط دیگری واگذار نمایند که در این صورت به موجب ماده ۱۹ آیین نامه نحوه تشکیل مجامع عمومی هر عضو وکالت حداکثر ۳ نفر و هر غیر عضو وکالت یک نفر را می تواند بپذیرد.

۳- افرادی که تمایل دارند به فرد واجد شرایط دیگری وکالت دهند می توانند از تاریخ ۱۴۰۳/۳/۱ الی ۱۴۰۳/۳/۹ بجز ایام تعطیل از ساعت ۱۰ الی ۱۲ ظهر به دفتر مدیریت تعاونی مراجعه و برگ حضور در مجمع را دریافت نمایند. ضمنا حضور وکیل و موکل توأما الزامی است و همچنین حضور همسر و فرزندان شخص عضو تعاونی بدون در دست داشتن برگه وکالت مجاز نمی باشد.

شایان ذکر است برگ نمایندگی با امضای مقام دعوت کننده به همراه مهر شرکت تعاونی معتبر خواهد بود.

دستور جلسه:

۱- استماع گزارش هیئت مدیره و بازرس
۲- طرح و تصویب صورت های مالی منتهی به سال ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲ نحوه تقسیم سود و ذخائر
۳- انتخاب اعضای هیئت مدیره
۴- انتخاب بازرس

هیئت مدیره شرکت تعاونی مجتمع مسکونی پردیسان

((آگهی دعوت به همکاری))

شرکت زراعی دشت ناز ساری در نظر دارد جهت تکمیل نیروی انسانی مورد نیاز خود (بومی مرد) از افراد واجد شرایط ذیل در شهرستان های ساری، میاندورود و گلوگاه از طریق آزمون و مصاحبه دعوت به همکاری نماید. متقاضیان می توانند تا تاریخ ۱۴۰۳/۰۳/۰۵ نسبت به ارسال مدارک و رزومه کاری خود به ایمیل hr@dashtnazco.ir و یا از طریق پست به آدرس: ساری، سه راه اسلام‌آباد، جاده گهرباران، کدپستی ۴۸۴۵۱۸۱۱۱۱، شرکت زراعی دشت ناز اقدام و جهت هماهنگی نیز با شماره تماس ۰۱۱۳۳۷۲۶۴۵۴، واحد منابع انسانی شرکت در ساعت اداری تماس حاصل نمایند.

مدارک مورد نیاز:

۱- تصویر مدرک تحصیلی اعلام شده در جدول ذیل
۲- تصویر کارت پایان خدمت و یا معافیت غیرپزشکی (هوشمند)
۳- یک قطعه عکس ۴*۳
۴- تصویر کارت ملی و تمام صفحات شناسنامه
۵- تکمیل فرم درخواست و ارائه شماره تماس و آدرس محل سکونت

توضیحات:

۱- شرکت در آزمون و طی نمودن مراحل جذب، هیچ‌گونه تعهدی راجهت استخدام شرکت کنندگان برای شرکت دشت ناز ایجاد نمی کند.
۲- دارابودن کارت پایان خدمت و یا کارت معافیت غیرپزشکی یکی از الزامات جذب محسوب می شود.
۳- شرکت در کلیه فرآیندهای آزمون رایگان است.
۴- میزان سابقه پیمانکاری در شرکت به شرط سنی افزوده می گردد. ملاک سابقه قابل استناد، لیست بیمه و قرارداد پیمانکاری می باشد.

عنوان شغل	تعداد جنسیت	محل فعالیت	مدرک تحصیلی	سن	شرایط احراز تخصصی	شرایط احراز عمومی
کارگر کشاورزی و دامپروری	۱۴ نفر مرد	ساری و میاندورود و گلوگاه	دیپلم	حداکثر ۳۰ سال	دارابودن مدرک تحصیلی دیپلم ترجیحاً گرایش های کشاورزی، دامپروری و فنی و دارابودن گواهینامه های ماشین آلات و ادوات کشاورزی و موتورسیکلت	تابعیت جمهوری اسلامی ایران، التزام به قانون اساسی و دین مبین اسلام، کارت پایان خدمت یا معافیت، نداشتن محکومیت کیفری، داشتن سلامت جسمی و روانی و ویژگی های شخصیتی در حد نیاز شغل، دارابودن روحیه انقلابی و ارزشی و جهادی، کسب و تایید یه حراست و گزینش
تکنسین کشاورزی	۲ نفر مرد	ساری و میاندورود و گلوگاه	حداقل فوق دیپلم	حداکثر ۳۵ سال	دارابودن مدرک تحصیلی حداقل کاردانی در رشته های کشاورزی (کلیه گرایش ها)	
کاردان اداری	۱ نفر مرد	ساری و میاندورود	حداقل فوق دیپلم	حداکثر ۳۵ سال	دارابودن حداقل مدرک تحصیلی فوق دیپلم در رشته های مدیریت دولتی و شاخه های علوم انسانی ـ کامپیوتر و نرم افزار و IT	

((آگهی دعوت به همکاری کارشناس))

شرکت زراعی دشت ناز درنظر دارد جهت تکمیل نیروی انسانی مورد نیاز خود (بومی مرد) از افراد واجد شرایط ذیل در شهرستان های ساری، میاندرود از طریق آزمون و مصاحبه دعوت به همکاری نماید. متقاضیان می توانند تا تاریخ ۱۴۰۳/۰۳/۰۵ نسبت به ارسال مدارک و رزومه کاری خود به ایمیل hr@dashtnazco.ir و یا از طریق پست به آدرس: ساری، سه راه اسلام‌آباد، جاده گهرباران، کدپستی ۴۸۴۵۱۸۱۱۱۱ شرکت زراعی دشت ناز اقدام و جهت هماهنگی نیز با شماره تماس ۰۱۱۳۳۷۲۶۴۵۴، واحد اداری و منابع انسانی شرکت در ساعت اداری تماس حاصل نمایند.

مدارک مورد نیاز:

۱ـ تصویر مدرک تحصیلی اعلام شده در جدول ذیل
۲ـ تصویر کارت پایان خدمت و یا معافیت غیرپزشکی (هوشمند)
۳ـ یک قطعه عکس ۴*۳
۴ـ تصویر کارت ملی و تمام صفحات شناسنامه
۵ـ تکمیل فرم درخواست و ارائه شماره تماس و آدرس محل سکونت
۶ـ ارائه رزومه و سابقه کاری مرتبط

توضیحات:

۱ـ شرکت در آزمون و طی نمودن مراحل جذب، هیچگونه تعهدی راجهت استخدام شرکت کنندگان برای شرکت دشت ناز ایجاد نمی کند.
۲ـ دارابودن کارت پایان خدمت و یا کارت معافیت غیرپزشکی یکی از الزامات جذب محسوب می شود.
۳ـ جذب و بکارگیری نیروی کارشناسی به صورت قرارداد موقت (مدت معین) است.
۳ـ شرکت در کلیه فرآیندهای آزمون رایگان است.

عنوان شغل	تعداد جنسیت	محل فعالیت	مدرک تحصیلی	سن	شرایط احراز تخصصی	شرایط احراز عمومی
کارشناس کشاورزی	۱ نفر مرد	ساری و میاندورود	فوق لیسانس کشاورزی	حداکثر ۳۵ سال	۱ـ دارابودن مدرک تحصیلی ترجیحاً کارشناسی ارشد کشاورزی در گرایش های رشته گیاه پزشکی (آفات ـ بیماری ها ـ علف های هرز) ۲ـ حداقل دو سال فعالیت تخصصی مرتبط	تابعیت جمهوری اسلامی ایران، التزام به قانون اساسی و دین مبین اسلام، کارت پایان خدمت یا معافیت، نداشتن محکومیت کیفری، داشتن سلامت جسمی و روانی و ویژگی های شخصیتی در حد نیاز شغل، دارا بودن روحیه انقلابی و ارزشی و جهادی، کسب و تایید یه حراست و گزینش
کارشناس دامپروری	۱ نفر مرد	ساری و میاندورود	فوق لیسانس کشاورزی	حداکثر ۳۵ سال	۱ـ دارابودن مدرک تحصیلی ترجیحاً کارشناسی ارشد دامپروری ۲ـ حداقل دو سال فعالیت تخصصی مرتبط	